

ماگاموشی

جزیره‌ی جوندگان جسور ۲۰



جرونیمو و رازِ مدالِ طلا

جرونیمو استیلتن

تصویرگر: لری کیز

مترجم: فریبا چاوشی

ماگاموشی

جزیره‌ی جوندگان جسور ۲۰

جرونیمو و راز مدال طلا



جرونیمو استیلتن

تصویرگر: لری کیز
مترجم: فریبا چاوشی

Geronimo Stilton names, characters and related indicia are copyright, trademark and exclusive license of Atlantyca S.p.A. All Rights Reserved.
The moral right of the author has been asserted.

Text by Geronimo Stilton
Original cover by Giuseppe Ferrario
Illustrations by Cinzia Marrese, Vittoria Termini, and Silvia Bigolin.
Graphics by Zeppola Zap and Danelia Bossi

© 2018 Mondadori Libri S.p.A. for PIEMME, Italia
© 2025 for this Work in Persian language, Houppa Publication
International Rights © Atlantyca S.p.A. – Corso Magenta 60/62, Milano, Italia
– foreignrights@atlantyca.it- www.atlantyca.com

Original title: Lo strano caso dei Giochi Olimpici

Based on an original idea by Elisabetta Dami

Translation by: Fariba Chavoshi

www.geronimostilton.com

Stilton is the name of a famous English cheese. It is a registered trademark of the Stilton Cheese Makers' Association. For more information go to www.stiltoncheese.com

No part of this book may be stored, reproduced or transmitted in any form or by any means, electronic or mechanical, including photocopying, recording, or by any information storage and retrieval system, without written permission from the copyright holder. For information address Atlantyca S.p.A.

نشر هوپا در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Atlantyca، خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده و ناشر خارجی، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت نویسنده‌ی آن این کار را کرده است.

سرشناسه: استیلتن، جرونیمو / Stilton, Geronimo
عنوان و نام پدیدآور: جرونیمو و راز مدال طلا/جرونیمو استیلتن؛ تصویرگر لری کیز؛ مترجم فریبا چاوشی؛ ویراستار الهام رضوی.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص: مصور (رنگی)
فروست: ماکاموشی، جزیره‌ی چونندگان جسور؛ ۲۰.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۶۷۰-۵
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: 2007, Geronimo and the gold medal mystery
موضوع: بازی‌های المپیک؛ Olympics
روزنامه‌نگاری -- داستان؛ Journalism -- Fiction
داستان‌های پلیسی؛ Detective and mystery stories
داستان‌های طنزآمیز؛ Humorous stories
شناسه افزوده: کیز، لاری، تصویرگر
شناسه افزوده: Keys, Larry
شناسه افزوده: چاوشی، فریبا، ۱۳۶۷ - ، مترجم
رده‌بندی دیویی: ۵۹۹/۳۲
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۶۴۶۱۳۸

ماکاموشی، جزیره‌ی چونندگان جسور ۲۰ جرونیمو و راز مدال طلا

نویسنده: جرونیمو استیلتن

تصویرگر: لری کیز

مترجم: فریبا چاوشی

ویراستار: الهام رضوی

طراح گرافیک متن: سحر احدی

طراح گرافیک جلد: شیما هاشمی

ناظر چاپ: سینا برازوان

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۶۷۰-۵



آدرس: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان،

خیابان روانمهر، پلاک ۴۸، طبقه‌ی پنجم.

صندوق پستی: ۱۳۱۵۶۵۳۴۹۶ تلفن: ۹۱۲۰۴۰۲

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا

محفوظ است.

استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و

معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

www.houppa.ir

info@houppa.ir

تحریریهی روزنامهی
جریدهی چونندگان



در جزیره‌ی ما کاموشی کی چه کاره است؟



ته‌آ استیلتن

خواهر جرونیمو و خبرنگار
ویژه‌ی جریده‌ی چوندگان



جرونیمو استیلتن

موش زیرک و خوش فکر،
سردبیر جریده‌ی چوندگان



بنجامین استیلتن

موشچه‌ی نه‌ساله‌ی شیرین
و دوست داشتنی،
برادرزاده‌ی تودل‌بروی جرونیمو



تراپولا استیلتن

یک موش دلگک و بی‌نمک،
پسرعموی جرونیمو و صاحب
مغازه‌ی خرت‌وپرت‌فروشی

دوستان موش‌موشی عزیزم!
به دنیای **جرونیمو استیلتن** خوش آمدید!



وای نه! دوباره المپیک!

صبح یک روز تابستانی **گرم** و عذاب‌آور بود. زنگ ساعت که **به صدا درآمد**، دُم بی‌حال و گرم‌زده‌ام را از تخت بیرون کشیدم و رادیو را روشن کردم که آخرین اخبار روز را بشنوم.

مجری رادیو **جیر** کشید: «مسابقات **المپیک** داره شروع می‌شه.» راستی راستی **جیر** می‌کشید ها!

پشت‌پشت نازک کردم. آهی کشیدم و

گفتم: «لعنت به دل سیاه مار زنگی!

المپیک؟ کل نیوموش سیتی

شده حرف المپیک! همه‌اش

ورزش! ورزش! ورزش!

چرا هیشکی به خاطر کتاب

تازه‌ی فلسفه‌ی تطبیقی





بازی‌های المپیک... به زودی!

گرانت





نئوموشنیک **هیچان زده** نمی شه؟»

روزنامه‌ای را **ورق زدم** و عنوان اصلی اش را دیدم:

فقط سه روز مانده تا المپیک!

غرو لندی کردم و گفتم: «گندپنیرش بزنند! دوباره **المپیک**؟»
از سوراخ موشم زدم بیرون و راه افتادم سمت دفتر روزنامه. حدس

بزنید اولین چیزی که دیدم چی بود؟
کارگراها داشتند نمایشگر **گنده‌ای** را نصب می‌کردند وسط

شهر! چرا؟ معلوم است! برای این که همه‌ی موش‌های خیابان
مسابقات **المپیک** را زنده تماشا کنند!

وقتی رسیدم دفتر روزنامه، همه مشغول جیرجیر بودند. درباره‌ی
چی جیر می‌زدند؟ معلوم است! **المپیک**!

به خاطر همین خودم را توی دفتر کار **ساکت و آرام** حبس کردم.
می‌دانید که... من بیشتر خوره‌ی کتاب هستم تا طرفدار ورزش.

آخ! باز یادم رفت خودم را معرفی کنم!
اسم من استیلتن است، **جرونیوه** استیلتن! من صاحب امتیاز



و سردبیر جریده‌ی جوندگان هستم که مشهورترین روزنامه‌ی
ما کاموشی است.

داشتم کتابی خطی می‌خواندم که یک دفعه صدای **غرّش**
موتورسیکلتی را شنیدم که داشت نزدیک می‌شد. فقط یک موش
بود که جرئت داشت توی دفتر **ساکت و آرام** من همچین سروصدایی
راه بیندازد...





جری بری! می‌شود یک لطف کوچولو موچولوی شیرین عین هلو بهم بکنی؟

یک ثانیه بعد، در **چهارطاق** باز شد. خواهرم بود، ته‌آ، گزارشگر ویژه‌ی جریده‌ی جوندگان. محکم گاز داد و با **سروصدایی** **گپ‌کننده** وارد شد.

فرزوند کردم: «ته‌آ! چند بار بهت بگم با موتور نیا توی دفتر من؟»

خواهرم محلم نگذاشت. تک‌چرخ‌ی زد و موتورش را روی میز تحریر من فرود آورد. این وسط، دُمم را **له‌ولورده** کرد، صاف از روی پنجه‌ام **رد شد** و **لگدای** روغن موتور روی کتِ عزیزم انداخت! تا خواستم جیر بزنم و بهش اعتراض کنم، خم شد و دمِ گوشم به‌ملایمت **پچپچ** کرد: «داداش کوچولو! از نونوایی برات توپک‌پنیری آورده‌ام. می‌دونی که، از همون‌هایی که پُر از **پنیر رگه‌آبیه** و روش هم پنیر پارمزان داره.»



جری پری! می شود یک لطف کوچولوموچولوی... ..

اووووووم... به نظرم **هوش من** می آمد. ولی کمی نگران شدم. معمولاً وقتی خواهرم مهربان می شود، یعنی کاسه ای زیر نیم کاسه است!

ته آ ادامه داد: «جری پری! می شه یه لطف کوچولوموچولوی شیرین عین هلو بهم بکنی؟»

لبخند زدم. خواهرم خوب بلد بود با زبان چرب و نرمش موش را از سوراخش بیرون بکشد. با این که همیشه روانی ام می کند، هر کاری برایش می کنم. جیر کردم: «چرا که نه! چی کار؟»

ته آ **جیر کردم** جواب داد: «می خوام تو روی گزارش **المپیک** کار کنی.»

خشکم زد. «و... و... ولی پدربزرگ این کار رو سپرده بود به تو!»

پدربزرگ ما، ویلیام کوتاه پنجه، بنیان گذار جریده ی جوندگان است و بی رحمانه بر همه مان فرمانروایی می کند.

ته آ گفت: «آره! ولی من یه کاری برام پیش اومده. تازه، تو این قدر موش **فرهیخته**



جری پری! می شود یک لطف کوچولوموچولوی... ..

و **باهوش** و **حرفه ای** و **کاردزستی** هستی که...»

جیرم درآمد: «بی خیالش شو! من

هیچی از ورزش سرم نمی شه!»

ته آ **ایف تی** تحویلیم داد. «ولی مجبوری

بری! حرفش رو زده ایم! حتی بابابزرگ هم همین رو می گه!»

و تلفن هم انگار شاهد و همدست خواهرم باشد، **زنگ خورد**.

فوری گوشی را برداشتم. جیر کردم: «سلام. استیلتن هستم...»

جرونیو استیلتن!

یک نفر آن طرف خط جوری **عربده کشید** که پرده ی گوشم

پاره شد.

- کوتاه پنجه هستم، **ویلیام کوتاه پنجه!**

آه **عمیقی** کشیدم.

تا به خودم بجنبم، پدربزرگ دستور بارانم کرد: «خوب گوش هات رو

واکن، خان نوه خان!





چری پری! می شود یک لطف کوچولو موجهولی... —————

۱. **می دوی** می ری خونه و چمدونت رو می بندی!

۲. **یه راست** تشریف می بری فرودگاه!

۳. **با اولین پرواز می ری** آتن!

قراره از **المپیک** گزارش تهیه کنی! قرارمون اینه: **اول**، یه گزارش دست اول و مَشتی برای جریده ی جوندگان می نویسی. **بعدهش** هم هر روز گزارش تلویزیونی زنده ازت می خوام! و **آخر** هم این که وقتی رفتی آتن، یه تُک پنجه می ری مغازه و واسه من **پنیر یونانی** می خری!»

زور زدم که باهاش منطقی جیر بزنم: «و... و... ولی پدربزرگ! من سرم شلوغه...»

پدربزرگ **غُرش کرد**: «با پدربزرگت جیر و بحث نکن!»

چه کاری از پنجه ام برمی آمد؟ ته آ همیشه پدربزرگ را عین یک گلوله پنیر روی نوک پنجه اش **می پَرپَراند**. تازه، پدربزرگ تصمیمش را گرفته بود و هیچ جوهره نمی شد نظرش را عوض کرد.

چاره ای نداشتم جز این که توی خانه این ور و آن ور **بدووم** چمدانم را ببندم و تا جان توی پنجه هایم دارم، **شتابان** خودم را برسانم فرودگاه.



یونان:

مساحت کل: ۱۳۱،۹۵۷ کیلومتر مربع

جمعیت: ۱۰،۷ میلیون

زبان: یونانی

واحد پول: یورو

پایتخت: آتن

مرزها: از شمال با آلبانی، مقدونیه ی شمالی، و بلغارستان؛ از شرق با ترکیه هم مرز است. یونان شبه جزیره است و از سه طرف با آب احاطه شده. این کشور از سمت غرب با دریای یونان، از شرق با دریای اژه، و از جنوب با دریای مدیترانه همسایه است.